

تحلیل شناختی پاره‌ای از استعاره‌های دل در بوستان سعدی

چکیده

مطالعه حاضر در چهارچوب زبانشناسی فرهنگی به بررسی برخی از مفهوم‌پردازی‌های استعاری واژه دل در بوستان سعدی پرداخته‌است. تحلیل داده‌ها نشان می‌دهد که این اندام به شکلی زایا در امر تن‌آیش ذهن زبانمندان فارسی از طریق یک الگوی فرهنگی مشارکت می‌جوید و از خلال آن به مفهوم‌پردازی عناصری از حوزه‌های مفهومی احساسات (عشق، شادی، غم)، قوای ذهنی (درک‌کردن، فکرکردن)، ارزش‌های فرهنگی (بخشنده‌گی، صداقت)، ویژگی‌های شخصیتی (بی‌رحمی، آگاهی) و طبیعت و ماده (باغ، آینه) می‌پردازد. مفهوم‌پردازی احساسات در این میان از تنوع بیشتری برخوردار است؛ لذا می‌توان دل را اندام نمونه اعلا در انتقال احساسات به‌ویژه «غم» و «عشق»، به‌شمار آورد. همچنین معلوم شد که آفرینش عبارات مبتنی بر این اندام، با تبعیت از نظام‌های استعاری و بهره‌گیری از ابزارهای شناختی چون استعاره، مجاز و طرحواره‌های تصویری همراه است. **کلیدواژه‌ها:** زبانشناسی فرهنگی، استعارات بدنی، حوزه‌های مفهومی، بوستان سعدی.

۱- مقدمه

از زمان افلاطون و ارسطو تاکنون، بیش از ۲۰۰۰ سال است که ادیبان و فلاسفه، استعاره را بررسی کرده‌اند. تا قبل از دهه ۱۹۸۰ استعاره تنها آرایه‌ای ادبی و زبانی به‌شمار می‌آمد؛ اما با ظهور زبانشناسی شناختی، در نگرشی تازه، محققان رشته‌های متعدد به استعاره روی آورده، آنرا از ابعاد گوناگون مطالعه کردند. از دیدگاه زبانشناسان شناختگر استعاره نه تنها یک آرایه، بلکه شیوه‌ای بنیادین

در تفکر و درک انسان از جهان به‌شمار می‌رود؛ شیوه‌ای که ما با آن زندگی می‌کنیم. به عبارتی برخوردار از تفکر استعاری، مزیتی است که اجازه ادراک مفاهیم نسبتاً انتزاعی جهان را برحسب مفاهیم عینی تر به ما می‌بخشد.

استعاره تجربه بشر از کالبد خود را با سخن او پیوند داده است. از زمان انسان‌های نخستین تاکنون، انسان از بدن و تجارب کالبدی خود برای درک بهتر پدیده‌های جهان اطراف خود و صحبت در مورد آنها بهره‌گرفته است و چه‌بسا در این کار، اندام‌های خاصی از بدن خود را برجسته کرده، براساس آن به تفکر پرداخته است. ردپای این روند را می‌توان در کلام انسان در عباراتی چون "دل شب" و یا "دست قضا" دنبال کرد. این چنین عبارات از آنجاکه سبب انطباق بدن یا اندام‌های آن با مفاهیم پیچیده یا انتزاعی می‌شوند، استعارات بدنی نام گرفته‌اند.

امروزه محققین زبانشناسی فرهنگی با بررسی عبارات مبتنی بر واژگان اندامی بدن مثل *دل* یا چشم به بررسی تعامل بین نظام استعاری زبان با بدن، شناخت ذهنی و فرهنگ پرداخته‌اند. در این تعامل، جسم انسان به‌عنوان منبعی در تن‌آیش^۱ و مفهوم‌پردازی جوانب مختلفی از مفاهیم و تجربیات داخل و خارج بدن وارد عمل می‌شود و در این بین از الگوهای فرهنگی^۲ تأثیر می‌پذیرد (ر.ک. شریفیان، ۲۰۱۱، ۲۰۰۸؛ کوچش، ۲۰۰۰، ۱۹۹۹؛ گیس، ۱۹۹۹؛ لیکاف و ترنر، ۱۹۸۹؛ معالج، ۲۰۱۱، ۲۰۰۸، ۲۰۰۴؛ یو، ۲۰۰۸، ۲۰۰۴). پژوهش حاضر نیز قصد دارد در جهت آشنایی با نظام استعاری، فکری و فرهنگی زبان فارسی و الگوی فرهنگی *دل* در ادبیات این زبان به تحلیل شناختی پاره‌ای از استعارات برگرفته از این اندام در بوستان سعدی بپردازد. در واقع، تلاش مقاله حاضر مشتمل بر بررسی چگونگی استفاده از واژه *دل* در عبارات استعاری است و سعی دارد از این گذرگاه، ضمن بررسی چگونگی ساخت این عبارات، با انواع مفاهیم استعاری منتقل شده از طریق آنها آشنا شود.

۲- پیشینه تحقیق

از منظر مفهوم سرنمونی^۳، یعنی مفهومی که نمونه‌اعلای مفاهیم الهام‌شده توسط واژه *دل* است،

1. embodiment
2. cultural models
3. prototypical

این واژه به قلب و یا معده اشاره دارد و به نظر می‌رسد که این همپوشانی مختص به زبان فارسی باشد. تن‌آیش تجارب کمابیش انتزاعی انسانی بخصوص احساسات به صورت عبارات مبتنی بر این واژه همواره مورد توجه محققین شناخت‌گرا بوده است.

نی‌مایر (۱۹۹۷) استعارات حاوی واژه *heart* (قلب) را در داده‌های زبان انگلیسی بررسی کرده و این عبارات را استوار بر سه استعاره مفهومی می‌داند: قلب به عنوان «ظرف»، قلب به عنوان «یک شیء پرارزش»، قلب از نظر مجاز برای اشاره به «فرد».

یو (۲۰۰۴) در همین زمینه به زیربنایی بودن استعاره «ذهنی بدن است» و مجازهای «علت بجای نتیجه»^۱ و «حالت بجای دیدگاه»^۲ در ساخت استعارات بدنی اشاره می‌کند. یو (۲۰۰۸a) همچنین به مطالعه واژه *xin* در زبان چینی پرداخته و اظهار می‌کند که این واژه برای اشاره به قلب و ذهن در این زبان بکار می‌رود. او قلب را مرکز تفکر و استدلال و اتحاد دهنده امید، میل، احساسات، منطق و تفکر می‌داند. وی دلیل اتصال این قدرت ذهنی برتر به قلب را وجود استعاره مفهومی «قلب حاکم بدن است» می‌داند که متأثر از عقاید فلسفی و طب سنتی چینی است.

گوتیرز پرز (۲۰۰۸) با بررسی استعارات پنج زبان انگلیسی، آلمانی، فرانسوی، ایتالیایی و اسپانیایی بر نقش قلب (*heart*) به عنوان یک ظرف برای احساساتی چون «عشق»، «ناراحتی»، «صدقت»، «علاقه»، «ترحم»، «همدردی»، «مهربانی»، «بخشش»، «میل» و «جرأت» اشاره دارد. وی همچنین به مفهوم‌پردازی استعاری دل به عنوان یک «شیء ارزشمند»، «اندام زنده»، «مکان هوش»، «میان یا مرکز» و نیز کاربرد مجازی آن بجای «فرد» اشاره داشته است. او اشتراکات استعاری و مجازی را که زبان‌های مختلف در این حوزه با یکدیگر دارند بخاطر اشتراکات بدنی انسان‌ها می‌داند و این امر را مؤید نظریه تن‌آیش تجربیات می‌داند. همچنین وی به تنوع استعارات فرهنگی نیز اشاره کرده و آن را محصول عواملی از جمله مفهوم‌پردازی یک وضعیت مشابه در فرهنگ‌های متفاوت با بکارگیری اندام‌های بدنی متفاوت می‌داند.

معالج (۲۰۰۸) با بررسی عبارات زبان عربی تونس، به‌طور ضمنی به نقش شایان توجه واژه عربی

1. CAUSE FOR EFFECT
2. MANNER FOR ATTITUDE

قلب در مفهوم‌پردازی «احساسات»، «ارزش‌های فرهنگی»، «عملکردهای ذهنی»، «ویژگی‌های شخصیتی» و «پدیده‌های طبیعی و مادی» اشاره دارد. وی به بررسی کالبدی شدن فرهنگی^۱ اندام قلب و تجارب آن در زبان عربی تونسی پرداخته است. او به مفهوم‌پردازی قلب به‌عنوان ابزاری برای درک در قرآن اشاره کرده‌است و ادعا کرده که امروزه در عربی قلب تنها مرکزی برای احساسات و نه مرکزی برای هوش تصویری شود. او به مجاز مفهومی «قلب بجای فرد» در زیربنای بسیاری از عبارات برگرفته از این اندام اشاره کرده‌است.

کوچش (۲۰۱۰، ۲۰۰۰، ۱۹۹۰) با بیان اشتراک استعاره «احساسات نیرو هستند» در برخی زبان‌ها، آن را ناشی از تشابه فرایندهای روانشناختی تجربه‌شده افراد در هنگام رخداد یک احساس خاص می‌داند. وی عقیده دارد که درک استعاری ما از احساسات اغلب براین اساس است که بدن و ذهن ما ظروفی هستند که احساسات به‌شکل نیروهایی در یکی یا هر دوی این ظرف‌ها به وجود آمده و عمل می‌کنند. به ادعای کوچش (۲۰۱۰: ۱۰۸) استعارات مفهومی، احساسات را به صورت «نیروی طبیعی»، «نیروی ملموس»، «نیروی از جا دربرنده فرد»، «عامل مسلط بر فرد»، «مایع گرم درون ظرف»، «گرما»، «دشمن»، «حیوان دریند»، «بار»، «دیوانگی» و «بیماری» مفهوم‌پردازی می‌کنند. همچنین او به مجازهای مفهومی بیانگر احساسات نیز اشاره دارد که اغلب شامل «تأثیر احساس بجای احساس» و گاهی «سبب احساس بجای احساس» هستند. وی (۲۰۰۰: ۲۶) استعاراتی را مثال می‌زند که در آن «عشق» بجز موارد فوق به صورت «ماده غذایی»، «سفر»، «یکپارچگی»، «مجاورت»، «بند (ریسمان)»، «آتش»، «مبادله اقتصادی»، «بازی»، «جادو»، «دیوانگی» و «خلسه» مفهوم‌پردازی شده‌است. در ادامه او به مجازهای اشاره‌گر به احساس عشق چون تداخل در عملکرد درست حواس، افزایش دمای بدن، افزایش تپش قلب و ناتوانی در تفکر اشاره می‌کند که بیانگر واکنش‌های رفتاری، ظاهری و روانشناختی انسان در حالت عاشقی می‌باشند (همان: ۱۲۳).

مطالعات مشابهی نیز پیرامون زبان فارسی انجام گرفته است. رضائی (۱۳۸۲) با پرداختن به نقش استعاره در نظام شناختی و مفهوم‌پردازی آن در زبان فارسی، به مفهوم‌پردازی دل به‌عنوان ظرف احساسات، انسان، گیاه، آئینه، پرنده، ریسمان، خانه، کالای با ارزش، گوشت و لباس اشاره کرده‌است.

1. Cultural embodiment

او مبنا و خاستگاه استعاره‌های مفهومی را متأثر از مبانی همگانی‌های جهانی و نیز مسائل فرهنگی می‌داند.

در یک کار بین‌زبانی، رنجبر محمدی (۲۰۰۶) نیز با بررسی برخی از استعارات برآمده از واژگان بدنی مبین احساس در دو زبان انگلیسی و فارسی ادعا می‌کند که زبان فارسی به‌میزان بیشتری از این استعارات بهره‌گرفته است.

به‌نظر می‌رسد که بتوان مقاله شریفیان (۲۰۰۸) تحت عنوان *مفهوم‌پردازی دل در زبان فارسی* را اولین اثر جامعی دانست که به بررسی مفهوم‌پردازی استعاری *دل* در شماری از اصطلاحات روزمره زبان فارسی بر پایه این اندام پرداخته است. ما در این بخش به مختصری از نتایج و مثال‌های آن اثر اشاره می‌کنیم. شریفیان در آن اثر اظهار می‌کند که *دل* در فارسی به عنوان معادل یا ظرفی برای احساسات (*دل باختن*)، میل (*دل کسی چیزی را خواستن*)، صبر (*دل‌گنده*)، جرأت (*دل‌داشتن*)، حافظه یا افکار (*در دل نگه داشتن*) تصور شده است. او به برخی عبارات دیگر حاوی این اندام اشاره کرده که *دل* را مفهوم‌پرداز و ویژگی‌های شخصیتی (*دل‌مرده*) و خلق و خو (*دل‌گرفته*) می‌داند. وی به این نتیجه رسیده که اندام *دل* فراهم‌کننده بنیادی مفهومی است که تجارب زبانی، فرهنگی-اجتماعی، احساسی و شناختی را به تصویر می‌کشد و ادعا می‌کند که این مفهوم‌پردازی‌ها پایه در الگوهای فرهنگی دارند که برخی از طب سستی و عقاید روحانی چون مکتب صوفیه مایه‌گرفته‌اند. در این میان او به شکل‌گیری عبارات استعاری چون عبارت «*دل‌داشتن*» به مفهوم «*صبور بودن*» بر پایه الگوی فرهنگی طب سستی ایرانی مبنی بر رابطه «*صبر*» با قلب (سرد) اشاره کرده است. همچنین وی به شکل‌گیری عبارات استعاری شاعرانه‌ای چون «*غم دل*» بر پایه اعتقاد تصوف به *دل* به عنوان مرکز احساسات و یا عبارت «*با دل سخن گفتن*» بر مبنای عقیده این مکتب به *دل* به عنوان مرکز هوش و منطق سخن‌گفته است. شریفیان وجود این چنین عباراتی در زبان روزمره را به واسطه نقل آثار ادبیات شاعران صوفی چون سعدی و حافظ و تأثیرپذیری از آن آثار می‌داند. در ادامه وی کاربرد لفظ *دل* را برای اشاره به اندام گرداننده خون یا اندام شکم و همچنین کاربرد قلب یعنی لفظ عربی معادل *دل* را برای اشاره به اندام گرداننده خون در زبان فارسی خاطر نشان می‌کند و در مورد کاربرد استعاری قلب به مرکز احساس بودن آن در عبارتی چون «*در قلب کسی بودن*» اشاره دارد. به اعتقاد شریفیان زبان یک

«بایگانی و گنجینه ذهنی جمعی» برای مفهوم‌پردازی‌های فرهنگی است که در مراحل متفاوتی از تاریخ یک جامعه زبانی رایج هستند و ردپای این مفهوم‌پردازی‌ها را می‌توان در مطالعات زبانی جدید جستجو کرد.

قادری (۱۳۹۱: ۱۲۳-۱۳۰) نیز با تکیه بر مطالعه نقش الگوهای فرهنگی برآمده از نظام‌های فکری زبانمندان در زایش عبارات استعاری بدنی، به بررسی تعامل میان نظام استعاری زبان، بدن و فرهنگ در شعر بوستان پرداخته است. قادری در آنجا نشان می‌دهد که مفهوم‌پردازی جگر در استعاراتی چون «سوزجگر»، براساس استعاره مفهومی «جگر ظرفی برای آتش است» بنا داشته که شاید دلیل این امر حضور الگوی فرهنگی معتقد به طب سنتی در رابطه با اتصال مایع مترشح جگر، یعنی صفرا با عنصر آتش باشد. همچنین ساختارپردازی مفهوم انتزاعی «حسادت» توسط چشم نشان می‌دهد که اگرچه شاید فرهنگ‌های مختلفی از این عضو برای این کار بهره‌گیرند، اما برخورداری این زبان‌ها از الگوهای فرهنگی متفاوت سبب می‌گردد که مثلاً در فرهنگ چینی جنبه دما یا رنگ (به شکل «چشم داغ یا قرمز») (یو، ۲۰۰۲)، در فرهنگ عربی جنبه چشائی و لمسی (به شکل «چشم شور»، «چشم تند» و «چشم زیر») (معالج، ۲۰۱۱) و در فرهنگ فارسی جنبه چشائی یا ارزشی (در «چشم شور» یا «چشم بد») از این اندام مورد برجسته‌سازی قرار گیرند. محقق در تحلیل استعارات دل نیز استدلال کرده است که مفهوم‌پردازی «دل» به عنوان «شیء قیمتی» و ظرف «کفر» و «ایمان»، «نور عقل (فکر)»، «محبت» و «ترحم»، «درک» و «مشاهده»، «منزل رب»، «سرار الهی» و «صفات الهی» که در اطوار مدرک و قلیه توسط عارف رخ می‌دهد، نقش بسزایی در شکل‌گیری الگویی فرهنگی اعتقادی برای ساخت استعارات دل در کلام سعدی داشته است.

۳- مبانی نظری

زبان نه تنها بواسطه استعدادهای عمومی و فطری بشر شکل می‌گیرد بلکه تجارب اجتماعی-فرهنگی و جسمانی وی نیز در این زمینه نقش عمده‌ای ایفامی‌کنند. این دمسازی زبان و فرهنگ، و حاکمیت فرهنگ بر زبان آغازگر رویکردی به نام زبانشناسی فرهنگی شده است (پالمر، ۱۹۹۶). «زبانشناسی فرهنگی برآمده از مفاهیم نظری و ابزارهای تحلیلی انسانشناسی شناختی و زبانشناسی شناختی است».

از این گذرگاه، زبانشناسی فرهنگی رابطه بین زبان، فرهنگ و مفهوم‌پردازی را جستجو می‌کند» (شریفیان و پالمر، ۲۰۰۷: ۱). همان‌گونه که انسان‌شناسان شناختی به بنای فرهنگی زبان و فکر تأکید کرده‌اند (هلند و کوین، ۱۹۸۷) زبانشناسان شناختی نیز به جلوه‌گری دانش فرهنگی در ساخت عبارات زبانی بر پایه استعارات مفهومی اشاره داشته‌اند (لیکاف، ۱۹۸۷: ۹۵). شکل‌گیری استعارات بدنی نیز از این روند مستثنی نمی‌باشد؛ بطوری‌که معالج (۲۰۱۱) عنوان «تن‌آیش فرهنگی» را برای آن برمی‌گزیند. وی با اشاره به تعامل بین زبان، شناخت، بدن و فرهنگ ادعا می‌کند که در این رویداد، فرهنگ میانجی‌گر بین بدن و شناخت می‌باشد. گیبس (۱۹۹۹) ادعا می‌کند که نمی‌توان پنداشت استعارات جسمانی تنها برآمده از درون بدن باشند و سپس در ذهن افراد متجلی شوند؛ بلکه، آنها از طریق الگوهای مبتنی بر تعاملات بدنی به‌ظهور رسیده‌اند که تا حد زیادی توسط بافت فرهنگی تعیین می‌شوند. این الگوها در یک جامعه زبانی، خاص فرهنگ آن هستند. به عبارتی «الگوهای فرهنگی، الگوهای مسلم و مفروضی هستند که تا حد زیادی در بین اعضاء یک جامعه مشترکند و نقش بزرگی در درک آن اعضاء از جهان و طرز رفتارشان در آن دارند» (کوین و هلند، ۱۹۸۷: ۴). مثلاً در زبان فارسی یک الگوی فرهنگی برآمده از طب سنتی وجود دارد که برگرفته از خدمات ابن‌سینا به علم پزشکی است. در این الگو اندام‌های بدن دارای مزاج خاص خود می‌باشند (ر.ک. ابوعلی‌سینا، ۴۰۳ ق/ ۱۳۶۸، ۱۳-۴۳)؛ به‌نحوی‌که مثلاً قلب در حالت طبیعی مزاج گرم و اعصاب مزاج سرد دارند. به‌نظرمی‌رسد همین امر آفریننده عبارت استعاری «دلگرمی» با مفهومی مثبت و «دلسردی» با مفهومی منفی و یا عبارت استعاری «خنک‌شدن اعصاب» با مفهوم راحت‌شدن فرد باشد.

الگوی شناختی [فرهنگی] یک مفهوم چون دل، مرکب از استعارات، مجازهای مفهومی و مفاهیم مرتبط با آن مفهوم می‌باشد (کوچش، ۲۰۱۰: ۱۰۷؛ معالج، ۲۰۱۱). لذا می‌توان برای بررسی مفهوم‌پردازی‌های این اندام از ابزارهای شناختی نظیر استعارات اولیه و مجازهای مفهومی بهره‌برد.

لیکاف (۱۹۹۳؛ ۱۹۸۷) یک استعاره مفهومی را متشکل از یک مجموعه کم‌وبیش ثابت از انطباق‌های^۱ صورت‌گرفته بین حوزه‌های مفهومی^۲ می‌داند و آن را به شکل «حوزه مقصد، حوزه مبدأ

^۱. mapping

2. conceptual domains

است» نشان می‌دهد. این نگاشت‌ها بین اجزاء حوزه مبدأ و اجزاء حوزه مقصد رابطه ایجاد کرده، باعث درک مشخصات حوزه مفهومی مقصد در چهارچوب مشخصات حوزه مفهومی آشنا، یعنی مبدأ می‌گردند. در این رابطه استعاره، انتقال‌دهنده ساختار، روابط داخلی، منطق الگوی شناختی و کانون معنای اصلی^۱ حوزه مبدأ به حوزه مقصد است. علاوه بر این، از یک حوزه مبدأ مانند حوزه «بدن» ممکن است برای مفهوم‌پردازی چندین حوزه مقصد همچون «ذهن» و «ویژگی‌های شخصیتی» بهره گرفته شود که این پدیده بیانگر گستره استعاره^۲ است. همچنین گاهی یک ابراستعاره^۳ در زیربنای چندین استعاره مفهومی قرار گرفته و به آنها انسجامی منطقی می‌بخشد. مثلاً ابراستعاره «زندگی سفر است» در زیربنای استعارات مفهومی چون «انسان‌ها مسافرنند» و «اهداف مقصدها هستند» قرار می‌گیرد.

از عواملی که در آفرینش استعارات دخیلند، طرحواره‌های تصویری می‌باشند که بطور مستقیم نقش حوزه مبدأ را برعهده گرفته و یا در شکل‌گیری حوزه مبدأ مداخلت دارند. طرحواره‌های تصویری ساخت‌های مفهومی بنیادین و انتزاعی در ذهن هستند که بر اساس تجربیات و فعالیت‌های بدنی در حین تعامل با محیط و همچنین مشاهده جهان اطراف حاصل می‌شوند و برای اندیشیدن درباره موضوعات انتزاعی تر بکار می‌روند. این طرحواره‌ها اغلب در ساخت استعارات اولیه که مستقیماً از تن‌آیش تجارب و انطباق‌های اولیه مایه می‌گیرند، مؤثرند. مثلاً حالت عمومی راست ایستادن بدن در فضا، طرحواره «محور عمودی»^۴ را حاصل می‌کند که به عنوان حوزه‌ای مبدأ در ساخت استعاره اولیه «بیشتر بالاست»^۵ مشارکت می‌یابد (جانسون، ۱۹۸۷).

عبارات استعاری متعارف یا نو صورت ظاهری انطباق‌های میان‌حوزه‌ای در یک استعاره مفهومی هستند که در ساخت خود از منابع لغوی حوزه مبدأ بهره می‌برند. مثلاً عبارت استعاری «در راه عشق ثابت‌قدم باش» برپایه استعاره مفهومی «زندگی سفر است» استوار است که از واژگان «راه» و «ثابت‌قدم» که مربوط به حوزه مبدأ یعنی «سفر» است بهره‌می‌گیرد. استعارات مفهومی و عبارات استعاری

1. main meaning focus
2. the scope of metaphor
3. megametaphor
4. VERTICALITY
5. More is up .

به‌ظاهر جدا، قابل دسته‌بندی به گروه‌های نظام‌یافته‌ای به نام نظام‌های استعاری^۱ هستند. یکی از این نظام‌ها «استعاره زنجیره بزرگ»^۲ می‌باشد که در آن یک الگوی فرهنگی ماهیت‌ها را براساس ویژگی‌های هر یک از آنها که نشان‌دهنده رفتارشان است، بر روی یک محور عمودی از بالا به پایین، جای می‌دهد. این سلسله مراتب از بالا به پایین، اول به صورت انسان با ویژگی‌ها و صفات عالی چون منطق، دوم حیوان با صفات غریزی، سوم گیاه با صفات زیست‌شناختی، چهارم اشیای پیچیده با ویژگی‌های ساختاری ترکیبی و کاربردی و پنجم اشیای مادی ساده دارای صفات مادی طبیعی می‌باشند. این الگو باعث درک استعاری ویژگی‌های یک ماهیت در یک سطح از طریق ویژگی‌های یک ماهیت در سطحی دیگر می‌شود؛ مثلاً عبارت استعاری «دل لشکر» بر اساس استعاره مفهومی «لشکر، انسان است» شکل می‌گیرد که در آن، انطباق از سطح بالای محور یعنی انسان به سطح زیرین آن یعنی اشیای پیچیده صورت گرفته است. «استعاره نظام‌های پیچیده انتزاعی»^۳ زیرنظامی از نظام «استعاره زنجیره بزرگ» می‌باشد که به درک استعاری مفاهیم حوزه‌های پیچیده انتزاعی چون «جامعه» یا «ذهن» برحسب مفاهیم چهار حوزه مبدأ «بدن»، «ساختمان»، «ماشین» و «گیاهان» کمک می‌کند. زایش استعاراتی چون «فراموشی، از دل‌رفتن است» بر این پایه می‌باشد چون برای مفهوم‌پردازی رخداد ذهنی فراموشی از اندام دل کمک گرفته شده است. نظام استعاری بعدی یعنی «استعاره ساختار رویداد» بنای درک استعاری «روابط» است. در این استعاره انواع مختلف حالات و رویدادها و جوانبی از آنها چون تغییر، سبب و هدف که معمولاً انتزاعی‌اند به شکل مکان، نیرو و حرکت که عینی‌اند درک می‌شوند (کوچش، ۲۰۱۰: ۱۶۷-۱۴۹). استعاره «اهداف مقاصد هستند» از این شمار است.

جزء دیگر الگوی شناختی فرهنگی مجاز^۴ است. مجاز را می‌توان، عبارت از دسترسی ذهنی از طریق یک ماهیت مفهومی (وسیله^۵) به یک ماهیت مجاور یا مربوط دیگر (هدف^۶) در یک حوزه شناختی دانست و از این رو آنرا به صورت «وسیله بجای هدف» نشان داد. به ادعای برخی محققین

-
1. metaphor systems
 2. The Great Chain
 3. abstract complex systems
 4. metonymy
 5. vehicle
 6. target

چون پتر و ردن (۱۹۹۹) مجاز، یک فرایند شناختی زیربنایی تر از استعاره می‌باشد. همچنین برخی محققین چون بارسلونا (۲۰۰۰، ۱۹۹۷) اظهار کرده‌اند که شکل‌گیری یک استعاره ممکن است برپایه یک مجاز صورت گیرد. در این رابطه می‌توان به تن‌آیش استعاری احساسات اشاره کرد که برپایه مجازهای مفهومی معرف پاسخ‌های رفتاری، ظاهری و یا فیزیولوژیکی بدن جای دارد (کوچش، ۲۰۱۰: ۱۱۶). مثلاً عبارت استعاری «از این خبر آتش گرفت» برپایه مجاز «گرما بجای خشم» قرار دارد که معرف پاسخ فیزیولوژیکی بدن به احساس خشم است.

۴. روش پژوهش

مطالعه حاضر تحقیقی بنیادی و توصیفی-تحلیلی است که در جهت شناخت تعامل میان نظام استعاره، شناخت، بدن و فرهنگ در زبان فارسی و آشنایی با الگوی فرهنگی دل در ادبیات این زبان به تحلیل شناختی پاره‌ای از استعارات برگرفته از واژه دل در بوستان سعدی پرداخته است. برگزیدن کتاب بوستان به سبب جاودانگی و نفوذ شعر و زبان سعدی در فرهنگ و زبان مردم ایران، قابل فهم بودن این اثر برای اغلب اقشار جامعه و نیز سرشار بودن آن از استعارات بدنی است که در فرهنگ و تفکر و زبان مردم ریشه دوانده‌اند.

در گام نخست از میان ابیات حاوی عبارات استعاری برپایه واژه دل گزیده‌ای مشتمل بر مفهوم‌پردازی‌های متنوع این اندام برگرفته‌شد و سپس عبارات آن با بهره‌گیری از تقسیم‌بندی ضمنی معالج (۲۰۰۸) در پنج حوزه طبقه‌بندی گردیدند. البته این بدان معنی نبوده‌است که این حوزه‌ها هم‌پوشانی مفهومی ندارند؛ لذا در مواردی که مفهوم‌پردازی برخی عبارات استعاری، متعلق به دو حوزه مفهومی بود، حوزه مفهومی نزدیکتر در نظر گرفته‌شد و یا آن عبارات از دو منظر بررسی گردیدند. درگام بعدی با بهره‌گیری از منابعی چون اثر ادبی بوستان، تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی (۱۳۵۹) و فرهنگهای دهخدا و عمید تحلیل داده‌ها در چهارچوب رویکرد زبانشناسی شناختی انجام گرفت و برخی از استعارات و مجازهای مفهومی زیربنایی در ساخت این عبارات مشخص گردید. لازم به ذکر است که شماره‌های مذکور در کنار ابیات ذکرشده ذیل، شماره‌های نظیر آن ابیات در اثر بوستان تصحیح و توضیح یوسفی (۱۳۵۹) جهت ارجاع می‌باشد.

۵. حوزه‌های مفهوم‌پردازی دل

بررسی مفهومی استعارات مبتنی بر واژه دل نشان می‌دهد که این اندام در زبان فارسی به‌عنوان یک مفهوم از حوزه مبدأ «اندام‌های بدن» با گستره استعاری بالا در مفهوم‌پردازی مفاهیمی متنوع از حوزه‌های مقصد از نوع «عملکردهای ذهنی»، «پدیده‌های طبیعی و مادی»، «احساسات»، «ویژگی‌های شخصیتی» و «ارزش‌های فرهنگی» مشارکت دارد. گاهی این کار به‌صورت سلسله‌مراتبی رخ می‌دهد؛ یعنی در بعضی استعارات اولیه، چون استعارات هستی‌شناختی^۱، «دل»، خود به‌صورت مفهومی انتزاعی در یک حوزه مقصد تحت مفاهیمی عینی‌تر چون «ظرف»، «شیء»، «جنس» و یا مفاهیم دیگر از حوزه‌های مذکور مفهوم‌پردازی شده و در ادامه مفهومی انتزاعی را ساختار می‌بخشد. این استعارات مفهوم‌پرداز «دل» نیز در هر حوزه بررسی خواهند شد. در هر قسمت، تحلیل هر دسته از استعارات اغلب در ذیل آن آمده و در برخی استعارات به ذکر آنها در تحقیقات قبل ارجاع داده شده است.

۱-۵. دل و حوزه عملکردهای ذهنی

همانگونه که اشاره شد نظام «استعاره نظام‌های پیچیده انتزاعی» به درک استعاری مفاهیم پیچیده انتزاعی چون «ذهن» براساس برخی حوزه‌های مبدأ عینی چون حوزه «بدن» کمک می‌کند. در این رابطه، پس از خلق انطباق اولیه «ساختار جسمی» ← «ساختار انتزاعی»، این نظام استعاری، ابراستعاره «ذهن، بدن است» یا «ذهنی، بدنی است» را برپایه مجاز «عینی بجای انتزاعی» می‌آفریند که از آن استعارات اولیه‌ای چون «عملکرد ذهنی، عملکرد بدنی/تجربه حسی است»، «ذهن دل است»، «درک کردن، دیدن یا شنیدن است» نشأت می‌گیرند. از استلزامات استعاری^۲ برآمده از این استعارات، انطباقهایی چون «دل، ابزار فکر کردن، دانستن و درک کردن است» منتج می‌شود. سویتسر (۱۹۹۰: ۲۸) با اشاره به گستردگی ابراستعاره «ذهن به‌عنوان بدن» در زبان‌های خانواده هندواروپایی اظهار کرده است که این استعاره مفهومی در شناخت ما و تن‌آیش تجربیات ما نقشی ویژه دارد. در این قسمت به بررسی ساختارپردازی برخی مفاهیم ذهنی توسط اندام دل براساس استعارات مذکور

1. ontological metaphors
2. metaphorical entailments

می‌پردازیم:

۱. تفکر شبی با دل خویش کرد که پوشیده زیر زبان است مرد (۲۹۲۳)
۲. تو با دوست یکدل شوویک سخن که خود بیخ دشمن برآید ز بن (۳۷۸۵)
۳. از آن تیره دل، مرد صافی درون قفا خورد و سر بر نکرد از سکون (۲۱۹۴)
۴. دل دوستان جمع بهتر که گنج خزینه تهی به که مردم به رنج (۵۹۹)

در این ابیات «ذهن دل است». عبارت مثال (۱) براساس استعاره مفهومی «دل، ابزار تفکر است» و عبارت «یکدل شدن» در مثال (۲) به مفهوم «هم‌نیت شدن» بر پایه استعاره «نیت دل است» بنا دارند. در عبارات (۳) و (۴) شاعر خالق استعاره «اندیشه و فکر، دل است» می‌باشد. در استعارات فوق دل از طرحواره «شیء» یا «طرف» بهره می‌برد.

۵. شبی سر فرو شد به اندیشه‌ام به دل برگذشت آن هنریشه‌ام (۲۵۳۴)
۶. به سالی ز جورت جگر خون کنم به یک ساعت از دل به در چون کنم (۲۴۰۶)

در ابیات فوق «دل، مرکز خاطرات و خیال است». در این ابیات، یادآوری و فراموشی از آنجا که درون دل رخ می‌دهد، دارای هر دو بعد جسمانی و احساسی هستند. استعاره «به یاد آوردن، آمدن به یک مکان است» (گوتیرز پرز، ۲۰۰۸) از بیت اول و «فراموشی، رفتن از یک مکان است» از بیت دوم نیز قابل استنباط است. در بطن این استعارات منطق طرحواره‌ای «مبدأ-مسیر-مقصد»^۱ مشهود است.

۷. تو را تا دهن باشد از حرص باز نیاید به گوش دل از غیب راز (۱۸۳۴)
۸. کسانی که پوشیده چشم دلند همانا کزین توتیا غافلند (۱۵۰۲)
۹. گشاید دری بر دل از واردات فشاند سر دست بر کاینات (۱۹۲۶)

در این عبارات «دل، منبع الهامات حق است». در متون فرهنگی ادبی فارسی «چشم و گوش دل» به چشم و گوش عقل یا باطن اشاره دارند که گاهی در مقابل «چشم و گوش سر» یا جسم قرار می‌گیرند و قادر به دیدن یا شنیدن الهاماتی می‌شوند که چشم و گوش جسمانی قادر به دیدن یا شنیدن آن نیستند. حضور استعاره مفهومی «درک کردن، دیدن یا شنیدن است»، برگرفته از ابراستعاره «ذهن بدن است»، در این عبارات مشهود است که در آن مجاز «عینی بجای انتزاعی» یا «ابزار بجای عمل» باعث

1. SOURCE-PATH-TARGET

شده چشم و گوش برای اشاره به دیدن یا شنیدن بکارروند. صنعت تشخیص^۱ به عنوان شکلی از استعارات هستی‌شناختی در اینجا باعث شده که دل تحت استعاره «اندام بدن، انسان است» به عنوان یک انسان دارای چشم و گوش شخصیت‌پردازی شود.

۱۰. تو را دیده در سر نهادند و گوش دهان جای گفتار و دل جای هوش (۲۹۶۴)

۱۱. بصر در سر و رای و فکر و تمیز جوارح به دل، دل به دانش عزیز (۳۳۵۱)

عبارات مشخص شده با زیربنایی از استعاره «دل، ظرف هوش/دانش است»، نشان می‌دهند که در زمان گذشته اندام دل، بصورت مکانی هم برای تفکر و هم احساسات مفهوم‌پردازی می‌شده است. این امر در حالی است که در فارسی امروز، دل به میزان کمتری، مکان ذهن پنداشته می‌شود و بیشتر جایگاهی برای مفاهیم یا تفکرات احساسی به حساب می‌آید؛ و هم اکنون مغز، به صورت ظرف ذهن، مرکزی برای انواع تفکر مفهوم‌پردازی شده است. شاید بتوان چون معالج (۲۰۰۸) دلیل کم‌شدن گرایش در تصورکردن دل به عنوان ظرفی برای هوش و نسبت دادن آن به مغز در زبان را به خاطر رواج فلسفه مادی‌گرایی و جریان روشنفکری عقل‌گرایی اروپا در فرهنگ خود دانست.

۱۲. مرو از پی هر چه دل خواهدت که تمکین تن نور جان کاهدت (۲۷۵۴)

در عبارت بالا «دل، مرکز تفکرات احساسی و غیرمنطقی» و یا «نفس اماره است».

۲-۵. دل و حوزه پدیده‌های طبیعی و مادی

در زبان فارسی از دل برای مفهوم‌پردازی پدیده‌های طبیعی و مادی استفاده می‌شود. به مثال‌های زیر توجه کنید:

۱۳. خبر شد به مدین پس از روز بیست که ابر سیه دل بر ایشان گریست (۲۴۸۵)

«سیه دل» در مفهوم «تیره درون» بر اساس استعاره «مرکز/درون، دل است» خلق شده است. «اندام‌های بدن انسان به واسطه جایگاه نسبی‌شان در رابطه پیکر انسان می‌توانند برای اشاره به «مکان» خاصی بکارروند و لذا تحت عنوان استعاره «مکان، شیء است» مفاهیم مکانی در قالب اشیاء ملموس‌تر بیان شوند» (هاینه، کلودی و هونه مایر، ۱۹۹۱: ۱۳۲). در اینجا اندام قلب نیز به دلیل جایگاه مرکزی

1 personification

خود در بدن برای اشاره به مرکز یا درون بکار رفته است.

۱۴. تأمل در آینه دل کنی صفایی به تدریج حاصل کنی (۵۹)

۱۵. به کلک فصاحت بیانی که داشت به دل‌ها چو نقش نگین برنگاشت (۲۰۸۹)

۱۶. دل اندر صمد باید ای دوست بست که عاجزترند از صنم هرکه هست (۳۹۷۹)

۱۷. سر هوشمندش چنان خیره کرد که سودا دل روشنش تیره کرد (۳۶۸۷)

در عبارات فوق به ترتیب در مثال (۱۴) «دل آینه است»، در (۱۵) «دل صفحه است»، در (۱۶) «دل، بند (ریسمان) است» و در عبارات آخر «دل چراغ است». واژه روشن دل در دو مفهوم «آگاه» و «شاد» آمده است که درک این مفاهیم توسط زبانمند به سبب وجود دو استعاره «دانش نور است» و «شادی نور است» در ذهن اوست.

۱۸. ملک در دل این راز پوشیده داشت که قول حکیمان نیوشیده داشت (۳۷۲)

عبارت مشخص شده فوق بر پایه استعاره «دل ظرف اسرار است» بنا شده است.

۱۹. نصیحت شنو مردم دوربین نپاشند در هیچ دل تخم کین (۱۲۹۳)

۲۰. طیبی پرچهره در مرو بود که در باغ دل قامتش سرو بود (۱۷۹۰)

۲۱. دلم خانه مهر یارست و بس از آن می ننگجد درو کین کس (۲۳۹۷)

در ابیات بالا به ترتیب در مثال (۱۹) «دل مزرعه است»؛ در مثال (۲۰) «دل باغ است» و در مثال (۲۱) «دل ساختمان است». استعاره ساختار رویداد «تغییرات حرکت» از مثال اول برداشت می‌شود؛ بطوری که تغییر فرد به حالت کینه ورزی در اثر حرکت پاشیدن تخم کینه در دل روی می‌دهد.

۲۲. تنی زنده دل، خفته در زیر گل به از عالمی زنده مرده دل (۱۲۷۷)

۲۳. دل زنده هرگز نگردد هلاک تن زنده دل گر بمیرد چه باک؟ (۱۲۷۸)

در عبارات فوق «دل، موجود زنده است». عبارت «زنده دل» به مفهوم «شاد» و «عاشق» مبین استعاره مفهومی «شادی/عشق زندگی است» بوده و عبارت «مرده دل» در مفهوم «افسرده» مبین استعاره «غم مرگ است» می‌باشد.

۲۴. ملک را بود بر عدو دست چیر چو لشکر دل آسوده باشند و سیر (۱۰۴۰)

۲۵. ملک با دل خویش با گفت و گو که دست وزارت سپارد بدو (۳۲۷)

این عبارات بر استعاره «دل انسان است» بنا دارند که در (۲۴) باعث انتساب ویژگی انسانی «آسودگی» به دل گشته و در (۲۵) به صورت استعاره خاص تر «دل مشاور است» جلوه می‌کند. این استعاره بر پایه مجاز «جزء بجای کل» به شکل «اندام بدن (دل) بجای فرد» قرار گرفته زیرا در آن «دل» برای اشاره به خود فرد بکار می‌رود.

۳-۵. دل و حوزه احساسات

استعاره ابزاری مفید برای بیان چیزی در اصطلاح چیزی دیگر است، لذا وقتی بیان مفهومی برای ما مشکل باشد، به آن متوسل می‌شویم. قلمرو احساسات به علت غنی بودن از این مفاهیم ما را مجاب به بهره‌گیری از این ابزار می‌کند. از آنجاکه از میان همه اندام‌ها، دل به عنوان مکان اصلی احساسات نزد سخنگویان بسیاری از زبان‌ها به‌شمار می‌رود (ر.ک. پینا، ۲۰۰۱؛ شریفیان، ۲۰۰۸؛ صراحی، ۱۳۹۱؛ قادری، ۱۳۹۱؛ قادری و توانگر، ۱۳۹۰؛ کوچش، ۱۹۹۵؛ گوتیرز پرز، ۲۰۰۸؛ معالج، ۲۰۰۸؛ یو، ۲۰۰۲)، تعجبی ندارد که شمار زیادی از استعارات و مجازها مبتنی بر این اندام ساخته شوند. در این رابطه طرحواره فضایی «ظرف» مهم‌ترین طرحواره‌ای است که به ما امکان تجسم و درک مفاهیم انتزاعی چون احساسات را در فضای سه‌بعدی می‌دهد. قرارگرفتن در محیط‌های حجم‌دار، سبب می‌شود که انسان بدن یا اندام‌های بدن خود را نوعی ظرف بیندازد و استعاره اولیه هستی‌شناختی عام «افراد ظرفند» در ذهن او نقش بندد. این استعاره به صورت خاص‌تر به شکل «اندام‌های متفاوت بدن یک فرد، ظرف هستند»، جلوه کرده و اساس آفرینش استعاراتی چون «دل ظرفی برای احساسات است» می‌گردد.

در این بخش به برخی از استعارات مبتنی بر اندام دل که مفهوم‌پرداز احساسات شده‌اند، اشاره می‌کنیم. اغلب استعارات این بخش، علاوه بر استعاره مفهومی «دل، ظرفی برای احساسات است» بر پایه استعاره مفهومی هستی‌شناختی «احساسات، جسم/مایع داخل ظرف هستند» (استفانویچ، ۲۰۰۴؛ پینا، ۲۰۰۱؛ کوچش، ۲۰۱۰: ۱۰۸) نیز استوارند. علاوه بر آن، در اغلب استعارات، دل خود برای اشاره به ماهیت درونیش بکار می‌رود؛ به بیان دیگر در اغلب این عبارات استعاری از رابطه مجاز «ظرف به جای مظروف» نیز استفاده می‌شود.

۲۶. منه دل بدین دولت پنج روز به دود دل خلق خود را مسوز (۹۴۰)
۲۷. چو گرگ خبیث آمدت در کمند بکش، ورنه دل برکن از گوسفند (۱۶۱۵)
- «رضایت یا دل‌بستگی به چیزی، دل نهادن بر آن چیز است» و «ترک دل‌بستگی به چیزی، دل برداشتن از آن چیز است»؛ لذا، در اینجا دل‌ظرفی برای احساس علاقه‌تصور می‌شود. در شکل‌گیری این عبارات علاوه بر مجاز «دل بجای فرد»، استعاره «تغییرات حرکتند» مشهود است چون ایجاد یا قطع علاقه با گذاشتن یا برداشتن دل همراه است.
۲۸. دلم خانه مهر یارست و بس از آن می‌نگنجد درو کین کس (۲۳۹۷)
- در عبارت فوق دل‌ظرفی برای احساس «مهربانی» مفهوم‌پردازی شده است.
۲۹. توراعشق همچون خودی ز آب و گل رباید همی صبر و آرام دل (۱۶۳۶)
- در این بیت «صبر/آرامش، کالایی ارزشمند (درون ظرف دل) است» زیرا که قابل ربودن می‌باشد.
۳۰. بگفت ار نهی با من اندر میان چو یاران یکدل بکوشم به جان (۱۴۲۶)
- در بیت فوق «صمیمیت، یکدل شدن است».
۳۱. ملک را دل رفته آمد به جای بخندید و گفت ای نکوهیده‌رای (۴۸۹)
- در بیت بالا «ترس، رفتن دل از جای خود» و «آرامش، آمدن دل بجای خود است». در این بیت، دل به عنوان یک مظلوم که خود ظرف آرامش است مفهوم‌پردازی می‌شود. در اینجا دل در ابتدا از ظرف خود یعنی سینه فرد که جای مشخص آن بوده خارج شده، فرد را بی‌قراری کند؛ اما سپس بدان بازمی‌گردد. در ساخت این بیت تبعیت از منطبق طر حواره «ظروف» در کنار استعارات «ترس تکان است» و «دل، شیء متحرک است» مشهود است.
۳۲. کنار و بر مادر دلپذیر بهشت است و پستان در او جوی شیر (۳۲۹)
۳۳. به گریه دل کافران کرد میل عجب نیست سنگ ار بگردد به سیل (۳۵۲۵)
۳۴. وگر زن کند گوید از دست دل به گردن در افتاد چون خر به گل (۳۲۷۱)
۳۵. مرو از پی هر چه دل خواهدت که تمکین تن نور جان کاهدت (۲۷۵۴)
- در اینجا دل‌ظرفی برای «میل و آرزو» تصور می‌شود. دل به سبب مفهوم‌پردازی‌اش به‌عنوان مرکز اصلی احساسات، در بعضی عبارات چون عبارات دو بیت آخر در مقابل سر، که مرکز تفکر منطقی

به حساب می‌آید قرار گرفته است؛ لذا فردی که خود را مطیع دل می‌سازد، فردی است که منطق خود را به عقب رانده و عنان خود را به دست احساسات سپرده است. شریفیان (۲۰۰۸) اغلب مفهوم پردازهای دل به عنوان جایگاه میل و آرزو یعنی به نوعی نفسانیات را به سبب تأثیرپذیری نظام فکری زبان فارسی از بعضی الگوهای فرهنگی برآمده از مکاتب صوفیه می‌داند که این گونه تمایلات را جزء ویژگی‌های منفی انسانی می‌دانند و می‌گویند به این سبب است که مردم این تمایلات را به دل نسبت داده و بجای خود، آن را سرزنش می‌کنند. در ساخت بیت (۳۴) استعاره ساختاررویداد «سبب‌ها نیرو هستند» و استعارات «احساسات نیرو هستند» و «احساس، عامل مسلط بر فرد است» دیده می‌شود؛ به طوری که احساس «عاشق شدن» در فرد، او را تحت حاکمیت قرارداد و سببی برای زن گرفتن او شده است. علاوه بر این استعارات، در بیت (۳۵) وجود استعاره ساختار رویداد «عمل، حرکت به جلو است» مشهود است.

۳۶. کسانی که با ما درین منزلند نیبیم که چون من پریشان دلند (۱۷۸۱)

۳۷. درونت به تایید حق شاد باد دل و دین و اقلیمت آباد باد (۱۶۸)

۳۸. فراغ دلت هست و نیروی تن چو میدان فراخ است گویی بزین (۳۶۳۰)

در عبارات بالا «اضطراب، پریشانی دل» و «آرامش، آبادانی/آزادی دل است».

۳۹. تورا عادت ای پادشه حق روی است دل مرد حقگوی از اینجا قوی است (۹۸۴)

۴۰. تنت باد پیوسته چون دین درست بد اندیش را دل چو تدبیر سست (۱۶۷)

در ابیات فوق «اطمینان، قدرت دل» و «شک، سستی دل است».

۴۱. دل مرد میدان نهانی بجوی که باشد که در پایت افتد چو گوی (۱۰۹۱)

«دلجویی» به مفهوم «آرامش دادن و شاد کردن» آمده است که از آن استعاره «شادی، یک شیء مخفی مطلوب است» (کوچش، ۲۰۱۰: ۱۱۵) استنباط می‌شود، به طوری که دل کسی را جست و جو کردن و او را دارای دل کردن باعث آرامش بخشیدن به وی می‌شود و لذا «همدردی با فردی، جست و جوی دل او است».

۴۲. مدام از پریشانی روزگار دلش حسرت آورد و تن سوگوار (۹۵۲)

۴۳. بدین شیوه مردسخنگوی چست به آب سخن کینه از دل بشت (۲۱۱۲)

در بیت (۴۲) دل ظرفی برای احساس «پشیمانی» و در بیت (۴۳) ظرف احساس «کینه» است.

۴۴. مگر در دل دوست رحم آیدم چو بیند که دشمن ببخشایدم (۳۷۲۶)

۴۵. دلش بر وی از رحمت آورد جوش که اینک قبا پوستینم ببوش (۳۴۰۵)

در اینجا دل ظرفی برای احساس «ترحم» می‌باشد. عبارت اول از دو استعاره مفهومی تشکیل شده است: اول اینکه «دل ظرف احساس است» و دیگر آنکه «تغییرات حرکتند» چون ایجاد ترحم با ورود آن به دل مفهوم‌پردازی می‌شود. در عبارت دوم «احساس مایع گرم داخل ظرف است» که بنا بر استلزام استعاری آن در ظرف دل می‌جوشد.

۴۶. چپ‌وراست لشکر کشیدن گرفت دل پردلان زو رمیدن گرفت (۲۸۳۱)

ترکیب استعاره «دل، ظرف احساس جرأت است» با مجاز «ظرف بجای مظروف» عبارت «پردل» را ساخته‌اند.

۴۷. مراعات دهقان کن از بهر خویش که مزدور خوشدل کند کار بیش (۲۳۷)

۴۸. رعیت پناها دلت شاد باد به سعیت مسلمانی آباد باد (۱۴۶۶)

در زیربنای عبارات فوق مجاز «جزء (اندام) بجای کل (فرد)» و استعاره «احساسات نیرو هستند» مشهود است، زیرا احساس شادی در اینجا باعث کار و سعی بیشتر فرد شده است. در عبارات برگرفته از بوستان احساسات غم و عشق بیشترین فراوانی را دارند که در ذیل به آنها اشاره می‌شود.

۵-۳-۱. غم

رنجبر محمدی (۱۳۸۵) به فراوانی مفهوم‌پردازی «غم» نسبت به سایر احساسات در استعارات زبان فارسی اشاره کرده است. در استعارات بوستان نیز این احساس به طرق مختلفی مفهوم‌پردازی شده است که بدانها اشاره می‌کنیم.

۴۹. مکن تا توانی دل خلق ریش وگر می‌کنی می‌کنی بیخ خویش (۲۲۴)

۵۰. شکسته دل آمد بر خواجه باز عیان کرده اشکش به دیباچه راز (۱۳۱۳)

۵۱. دگر کشور آباد بیند بخواب که دارد دل اهل کشور خراب (۲۳۴)

در زیربنای عبارات «دل ریش کردن، شکستن یا خراب کردن» در کنار استعاره مفهومی «غم مخرب است»، استعارات مفهومی دیگری چون «احساسات، به‌طور ناگهانی از خارج وارد می‌شوند»، «تأثیر احساس، یک برخورد ملموس است» و همچنین «احساسات (چون غم) دشمن‌اند» قرار دارند؛ به‌طوری‌که در اینجا «دل، یک جسم ظریف است» و در اثر برخورد ناگهانی با احساسات به میزان کم (خراشیدن) یا زیاد (شکستن یا خراب شدن) متأثر می‌شود. عبارات استعاری فوق، در کنار بکارگیری طرحواره‌های «شیء» از مجاز «تأثیر احساس بجای احساس» نیز بهره می‌برند، مثلاً در «دل شکسته» این تأثیر احساس، یعنی «شکستن» است که بجای احساس «غم» بکار می‌رود.

۵۲. مدامش به خون دست و خنجر خضاب بر آتش دل خصم از او چون کباب (۲۵۱۶)

۵۳. یکم روز بر بنده‌ای دل بسوخت که می‌گفت و فرماندهش می‌فروخت (۱۷۸۸)

۵۴. خرابی کند مرد شمشیر زن نه چندان که دود دل طفل و زن (۲۴۴)

در اینجا حضور مجاز «تأثیر احساس بجای احساس» در کنار استعاره «احساسات داغند/آتشند» که به‌شکل خاصتر «غم داغ/آتش است» جلوه می‌کند، مشهود است. در عبارات فوق «دل گوشت است» و مطابق با استلزامات استعاری آن، قابل کباب‌شدن، سوختن و دود کردن شده‌است. این حالات به ترتیب بر حسته‌کننده میزان شدت احساسند. مطابق با نظر کوچش (۲۰۱۰: ۱۴۴) کانون معنایی اصلی حوزه مبدأ از عوامل محدودکننده نگاشت‌ها در برگزیدن یک حوزه مبدأ خاص برای یک حوزه مقصد است. کانون معنی حوزه مبدأ «آتش»، «شدت» است، که به صورت نگاشت اصلی «شدت گرمای آتش» ← شدت حالت یا واقعه نشان داده می‌شود. لذا از حوزه «آتش» در توصیف مفاهیم حوزه مقصد «احساسات»، که آنها نیز با مشخصه «شدت» همراهند، می‌توان بهره برد.

۵۵. فراخی در آن مرز و کشور مخواه که دلتنگ بینی رعیت ز شاه (۲۳۲)

در اینجا ترکیب استعارات «دل، ظرفی قابل تغییر است» و «غم تنگی است» سازنده عبارت «دلتنگ»

گشته‌است.

۵۶. دل پادشاهان شود بارکش چو بینند در گل خر خارکش (۶۳۸)

از عبارت فوق استعارات «دل، حیوان بارکش است» و «غم بار است» قابل استنباط می‌باشد.

۵۷. نه این است حال دهن زیر گل شکر خورده انگار یا خون دل (۹۶۳)

۵۸. یکی را خری در گل افتاده بود ز سوداش خون در دل افتاده بود (۱۴۷۳)

۵۹. دل سائل از جور او خون گرفت سرازغم بر آورد و گفت ای شگفت (۱۳۰۰)

در زبان فارسی به ظاهر، غم با خون ارتباطی قریب دارد به طوری که «خون دل» به مفهوم «غم و اندوه»، «خون در دل افتادن» به مفهوم «غم به خود راه دادن» و «خون گرفتن دل» نیز به مفهوم «بی‌قراری و غمگین شدن» آمده است. به نظر می‌رسد درک شباهت غیرمستقیم مفهوم منفی «خون» در فرهنگ ما با مفهوم منفی «غم» پایه شکل‌گیری استعاره مفهومی «غم خون است» می‌باشد که به همراه استعاره مفهومی «احساسات، مایع درون ظرف هستند»، پایه شکل‌گیری عباراتی چون عبارات فوق گشته‌اند. رنجبر محمدی (۱۳۸۵) نیز اظهار می‌کند که بسیاری از استعارات مبتنی بر واژه قلب که بیانگر غم هستند با لفظ خون همراهند، لذا در فارسی خون نشانه‌ای از غم است.

۶۰. به حال دل خستگان در نگر که روزی تو دل خسته باشی مگر (۱۱۳۹)

۶۱. بیندیش از آن طفلک بی پدر ز آه دل درد مندش حذر (۴۵۶)

در این عبارات «غم خستگی/درد است». وجود استعارات مفهومی «خسته پایین است» و «غمگین پایین است» در ذهن زبانمند یک سازماندهی مفهومی انجام داده و سبب درک عبارات «دلخسته» به مفهوم «غمگین» می‌شود.

۵-۳-۲. عشق

دل با مفهوم «عشق» عجین است، لذا استعارات دل که با عشق مرتبطند، از شمار و تنوع بالایی برخوردارند. این بدان خاطر است که عشق تنها یک احساس نیست بلکه مفهوم‌پرداز یک رابطه انسانی است، بدین سبب عشق در استعارات خود از حوزه‌های مبدای که روابط انسانی را توصیف می‌کند بهره می‌جوید.

۶۲. ندادند صاحب دلان دل به پوست و گر ابلهی داد بی مغز پوست (۱۶۵۷)

۶۳. ربودست خاطر فریبی دلش فرو رفته پای نظر در گلش (۳۲۱۹)

عبارات بالا برپایه استعارات «دل کالایی گرانبها/ پول است» و «عشق یک مبادله اقتصادی است»

عنوان شده‌اند.

۶۴. ز دل‌های شوریده پیرامنش گرفت آتش شمع در دامنش (۱۶۹۰)
عبارت «شوریده دل» به معنی دیوانه و عاشق آمده است. لذا در این عبارت، «عشق دیوانگی است».
۶۵. مرا چون خلیل آتشی در دل است که پنداری این شعله بر من گل است (۱۹۴۲)
در عبارت فوق، «دل، ظرف عشق است» و «عشق آتش است». این استعاره بر اساس مجاز «گرما بجای عشق» پایه در پاسخ فیزیولوژیکی بدن به احساس عشق دارد؛ از آنجا که فرد عاشق، تجربه عشق را با گرمی همراه می‌بیند.
۶۶. نیندارم این کام حاصل کنی مبادا که جان در سر دل کنی (۱۷۲۵)
۶۷. عجب در زنخدان آن دلفریب که هرگز نبودست بر سرو سيب (۲۸۵۵)
از عبارات بالا استعاره «عشق قمار است» و مجاز «فاتوانی در ادراک یا تفکر درست بجای عشق» برداشت می‌شود که باعث فریب خوردن فرد می‌شود.
۶۸. تو گویی به چشم اندرش منزل است و گر دیده بر هم نهی در دل است (۱۶۴۱)
۶۹. توان از کسی دل پرداختن که دانی که بی او توان ساختن (۱۷۶۲)
در این عبارات «عشق یکپارچگی است» و «دل، ظرف عزیزان است». اهمیت اندام قلب در فرهنگ ما باعث شده که در دل جای دادن فردی یا تشبیه او به دل، نشانه عشق شدید به آن فرد باشد. کاربرد طرحواره «ظرف» و طرحواره‌های تصویری دوقطبی ارزشگذار «درون/بیرون» در اینجا به درون، ارزش بخشیده است.
۷۰. به سیم سیه تا چه خواهی خرید که خواهی دل از مهر یوسف برید (۳۷۷۹)
۷۱. یکی را که خاطر در او رفته بود چو چشمان دلبندهش آشفته بود (۲۸۶۱)
در عبارات «دل بستن» یا «دل بریدن»، «عشق اتصال/نزدیکی است» و «دل بند (ریسمان) است».
۷۲. مرا نیز با نقش این بت خوش است که شکلی خوش و قامتی دلکش است (۳۴۹۵)
۷۳. مرا عمرها دل ز کف رفته بود براین شخص و جان بر وی آشفته بود (۲۹۷۷)
از بیت اول استعاره «عشق، جادو/نیروی جاذبه است» و از بیت دوم استعاره «عشق سفر است» استنباط می‌شود. همچنین در هر دو بیت استعاره «دل، شیء متحرک است» به همراه استعاره ساختار رویداد «تغییرات حرکتند» مشهود است؛ از آن جهت که در اینجا عاشق شدن با رفتن دل همراه

شده است.

۴-۵. دل و حوزه ویژگی‌های شخصیتی

ویژگی‌های شخصیتی یک فردگاهی به صورت برخوردارگی وی از اندامی خاص جلوه می‌کند. دل نیز از این راه ما را قادر به مفهوم‌پردازی ویژگی‌های گوناگونی چون «بی‌رحمی» می‌کند که در ذیل به آنها اشاره می‌کنیم.

۷۴. عجب دارم از خواب آن سنگدل که خلقی بخسبند ازو تنگدل (۵۹۲)

۷۵. ز سر تیزی آن آهنین دل که بود به عیب پری رخ زبان برگشود (۲۸۵۸)

عبارات استعاری بالا براساس نگاشت‌های «بی‌رحم، سنگدل/آهنین دل است» آفریده شده‌اند که همه ریشه در استعاره مفهومی «بی‌رحمی سفت‌بودن است» دارند. عبارات فوق بواسطه مجاز «حالت بجای ویژگی» و «اندام بدن بجای فرد» به انسان‌های بی‌رحم اطلاق می‌شود؛ از آنجایی که احساسات توانایی ورود به پیکرسنگی آنها را ندارند.

۷۶. نه دینار دادش سیه دل نه دانگ بر او زد به سرباری از طیره بانگ (۱۲۹۹)

۷۷. تنکدل چو یاران به منزل رسند نخسبند که واماندگان از پسند (۶۳۷)

۷۸. نخواهی که باشی پراکنده دل پراکندگان را ز خاطر مهل (۱۱۳۰)

۷۹. بزرگان روشندل نیک بخت به فرزاندگی تاج بردند و تخت (۶۹۸)

در ابیات فوق، اندام دل به ترتیب تحت استعارات «بداندیش سیه‌دل است»، «بی‌حوصله تنکدل است»، «پریشان‌خاطر، پراکنده دل است» و «آگاه روشندل است» مفهوم‌پرداز برخی ویژگی‌های شخصیتی گشته است.

استعارات هستی‌شناختی «دل، ماده یا شیء قابل‌تغییر است» و «شخصیت ماده (جنس) است»^۱ (لیکاف، اسفنون و گلدبرگ، ۱۹۸۹) در ساخت استعارات مفهومی تعیین‌کننده ویژگی‌های فردی نقشی بسزا دارند. برای مثال در استعارات بررسی‌شده این بخش، دل بسان شیء یا ماده‌ای با اکتساب یا تغییر مشخصه جنس (چون سنگی یا آهنی)، رنگ (چون سیاهی)، پراکندگی و یا روشنی بیانگر

ویژگی‌های شخصیتی متعددی می‌گردد. لازم به ذکر است که نظام «استعاره زنجیره بزرگ» در این کار مدخلیت دارد، از آنجاکه تحت این نظام، ابراستعاره «ویژگی‌های انسانی، حالات اشیاء بی‌جان هستند» برپایه مجاز «حالت بجای ویژگی» شکل می‌گیرد.

۸۰. ناداند صاحب دلان دل به پوست وگر ابلهی داد بی مغز کوست (۱۶۵۷)

صاحب‌دل در تصوف به مفهوم «عارف»، «صاحب‌حال»، «آگاه» و «روشن ضمیر» می‌باشد. دلیل تجلی این مفاهیم را می‌توان در این پنداشت که در هر مفهوم، فرد، صاحب‌دلی است که ظرف محتوایی خاص چون دانش است.

۵-۵. دل و حوزه ارزش‌های فرهنگی

اندام دل در ابیات این بخش مفهوم پرداز ارزش‌های فرهنگی چون «عفت»، «بخشش» و «صداقت» می‌باشد.

۸۱. بر آن بنده حق نیکویی خواسته است که با او دل و دست زن راست است (۳۱۳۶)

۸۲. غلامش به دست کریمی فتاد توانگر دل و دست و روشن نهاد (۱۳۰۸)

از ابیات فوق به ترتیب استعاره «عفت و صداقت، راست بودن دل و دست است» و «بخشنده‌گی، توانگر بودن دل و دست است» برداشت می‌شود. همراهی دل و دست به صورت مجازی به همراهی نیت و عمل اشاره دارد.

۸۳. یکی را چوسعدی دلی ساده بود که با ساده رویی در افتاده بود (۲۳۹۰)

۸۴. برآورد صافی دل صوف پوش چو طبل از تهیگاه خالی خروش (۲۶۰۹)

در اینجا «ساده دل» به معنی «صادق، بی‌ریا و پاک‌درون» و عبارت «صافی دل» نیز به مفهوم «ساده دل» می‌باشد. شالوده عبارات بالا براساس استعاره «صداقت، دل صافی/سادگی است» استوار است که خود این استعاره برپایه استعاره اولیه «اخلاقیات خلوص هستند»^۱ (لیکاف، اسفنون و گلدبرگ، ۱۹۸۹) و مجاز «اندام بدن بجای فرد» بنا دارد. در این عبارات، ویژگی «سادگی یا صافی» از حوزه مبدأ «اشیاء مادی طبیعی»، با «راستی و صداقت» از حوزه مقصد «ارزش‌های فرهنگی انسانی» در

محور زنجیره بزرگ نگاشت می‌یابد.

۶. بحث و نتیجه‌گیری

نتایج ذیل پی‌آمد تحلیل شناختی مطالعه حاضر از عبارات استعاری برگرفته از واژه دل در بوستان می‌باشد.

۱. در بررسی تبعیت انطباقها از نظام های استعاری مشخص شد که ساخت بسیاری از استعارات، مبتنی بر نظام استعاری «استعاره زنجیره بزرگ» می‌باشد که بنای درک استعاری پدیده‌های کم‌وبیش دارای ثبات زمانی و مکانی را از طریق مشخصات یکدیگر فراهم می‌سازد؛ مثلاً در استعاره «دل ساختمان است» دل که روی محور زنجیره بزرگ (یعنی محور سلسله‌مراتبی انسان/حیوان/گیاه/اشیای پیچیده/اشیای مادی طبیعی) ماهیت یک شیء پیچیده را دارد، برحسب برخی مشخصات ماهیت ساختمان مثل «قوی یا سست بودن» در سطح اشیای مادی درک می‌شود، سپس در استعاره «اطمینان، دل قوی بودن است» احساس اطمینان که یک ویژگی انسانی است، توسط مشخصه قوی بودن دل که مربوط به سطوح زیرین آن در محور است درک می‌شود. این امر ساخت سلسله‌مراتبی استعارات را نشان می‌دهد؛ به گونه‌ای که در ابتدا خود دل، به صورت مفهومی انتزاعی در یک حوزه مقصد مفهوم-پردازی می‌شود و سپس به عنوان حوزه‌ای مبدأ، مفهومی انتزاعی‌تر چون احساسات را در حوزه مقصد ساختار می‌بخشد. نظام استعاری «استعاره ساختارروداد» نیز در ساخت عبارات نقشی بسزا داشت که از نمونه‌های آن می‌توان به استعارات «تغییرات حرکتند»، «عمل، حرکت روبه‌جلو است»، «احساسات نیرو هستند» و «سبب‌ها نیرو هستند» اشاره کرد.

۲. تحلیل شناختی عبارات نشان داد که اندام دل در مفهوم‌پردازی استعاری عناصری از حوزه‌های مفهومی عملکردهای ذهنی، مفاهیم طبیعی و مادی، احساسات، ویژگی‌های فردی و ارزش‌های فرهنگی در زبان فارسی ایفای نقش می‌کند. اغلب این عبارات برپایه استعارات ساده یا اولیه، مجازها و طرحواره‌های تصویری و مطابق با نظام های استعاری، کانون معنای اصلی حوزه مبدأ و استلزامات آن شکل می‌گیرند. بر این اساس می‌توان بخشی از الگوی فرهنگی مفهوم «دل» در زبان فارسی را به صورت شکل (۱) به تصویر کشید.



شکل ۱: بخشی از الگوی فرهنگی دل در زبان فارسی

۱-۲. در قسمت مفهوم‌پردازی دل در درک مفاهیم حوزه ذهنی مشاهده شد که براساس ابراستعاره «ذهن بدن است» که زیرمقوله‌ای از نظام «استعاره نظام‌های پیچیده انتزاعی» می‌باشد و برپایه مجاز «عینی بجای انتزاعی» یا «ابزار بجای عمل»، استعاره «ذهن دل است» و انطباق اولیه «دل، ابزار فکر کردن، دانستن و درک کردن است» تشکیل می‌شوند. براساس این استعارات و با استفاده از طرحواره «ظرف»، دل در این حوزه با «ذهن»، «اندیشه و تفکر»، «نیت»، «فکر»، «خاطرات»، «الهامات حق»، «هوش و دانش» و «تفکر احساسی» انطباق می‌یابد.

۲-۲. در قسمت نقش دل در مفهوم‌پردازی عناصری از حوزه طبیعت یا ماده، به انطباق اندام دل با «آئینه»، «مرکز یا درون»، «ظرف اسرار»، «مشاور»، «مزرعه»، «باغ»، «ساختمان»، «موجود در بند»،

«صفحه»، «چراغ»، «ریسمان»، «انسان» و «موجود زنده» اشاره شد. همچنین به برخی از مفهومی-پردازی‌های دیگر دل به شکل عناصر مادی در قسمت مفهوم‌پردازی احساس غم و عشق اشاره شد که در بند بعد نیز به ایجاز آمده است.

۲-۳. شمار زیاد استعارات احساسی مبتنی بر واژه دل و طیف متنوع مفاهیم احساسی بیان شده توسط آن، سبب می‌شود تا این اندام را بتوان اندام نمونه اعلا (سرنمون) در بیان احساسات متفاوت دانست. دل در این حوزه براساس ابراستعاره‌های «بدن ظرف است» یا «اندام‌های بدن، مکانی برای احساس هستند» عمل کرده و با بهره‌گیری از طرحواره «ظرف» مبین احساساتی چون «رضایت»، «دل‌بستگی»، «صمیمیت»، «اضطراب و نگرانی»، «ترس»، «آرامش و آسودگی»، «میل و اشتیاق»، «ترحم»، «عشق»، «جرات»، «مهربانی»، «همدردی»، «پشیمانی»، «کینه»، «شک»، «اطمینان»، «غم»، «شادی» و «صبر» می‌شود. مجازهای مفهومی بیانگر احساسات نیز اغلب مشتمل بر مجاز «تأثیر احساس بجای احساس» در عباراتی چون «دل شکسته»، «ظرف بجای مظروف» در عباراتی چون «پردل» و «جزء اندام» بجای کل (فرد) در عباراتی چون «دل‌شاد» هستند.

یافته بعدی در بررسی استعارات مبین احساس این بود که احساسات مختلف اغلب به صورتی از این مفاهیم نمود می‌یابند: «مایع گرم درون ظرف»، «گرما»، «آتش»، «نیرو»، «عامل مسلط بر فرد»، «دشمن»، «حیوان در بند»، «نیروی از جا دربرنده فرد» و «بار».

همچنین مشخص شد که در بین استعارات مبین احساس، احساس «عشق» و «غم» بیشترین تنوع مفهوم‌پردازی را دارند. در این رابطه مفهوم‌پردازی احساس «عشق» توسط حوزه‌های مبدأ گوناگونی چون «خرید و فروش»، «قمار»، «اتصال (نزدیکی)»، «سفر»، «دیوانگی»، «جادو»، «نیروی جاذبه»، «یکپارچگی» و «بیماری» انجام می‌شود که در آنها دل مفاهیمی چون «پول»، «کالای باارزش»، «انسان»، «بند»، «شیء متحرک»، «ظرف عشق»، «ظرف عزیزان»، «مسافر» و «جانور در بند» را به خود اختصاص می‌دهد. احساس «غم» نیز به صورت «دشمن»، «منحرب»، «درد»، «یک نیروی ملموس»، «گرفتگی»، «خون»، «خستگی»، «بار»، «آتش» و «مرگ» در استعارات مفهوم‌پردازی می‌شود؛ به طوری که می‌تواند دل را چون یک «جسم ظریف» بشکند یا چون «گوشت» بسوزاند و یا چون «حیوان بارکش» افکار کند. همچنین مشاهده شد که استعاره «غم خون است» در فرهنگ و زبان فارسی از برجستگی

خاصی برخوردار است که در ساخت عباراتی چون «دل خون شدن» تأثیر دارد.

۲-۴. در مفهوم‌پردازی ویژگی‌های شخصیتی، اندام دل، مطابق با استعارات «دل ماده یا شیء قابل-تغییر است» و «شخصیت ماده (جنس) است» و مجاز «حالت بجای ویژگی» عمل کرده و با استفاده از طرحواره‌های «ظرف»، «جنس» یا «شیء» به صورت ظرف یا شیء‌ای قابل تغییر از لحاظ جنس، رنگ، حجم و مشخصات دیگر خود را نشان می‌دهد. در این حوزه «سنگدلی» با «بی‌رحمی»، «سیه‌دلی» با «بداندیشی»، «تنگدلی» با «بی‌حوصلگی»، «پراکنده دلی» با «پرشان‌خاطری» و «روشن‌دلی» با «آگاهی» منطبق می‌شوند.

۲-۵. در انتقال مفاهیم ارزش‌های فرهنگی توسط دل، این اندام با بهره‌گیری از طرحواره «شیء» و مجاز «اندام بدن بجای فرد» بین مفاهیم «عفت» با «راست بودن دل و دست» و مفهوم «بخشنده‌گی» با «توانگر بودن دل و دست» و مفهوم «صداقت» با «صاف بودن دل» نگاشت برقرار می‌کند.

۳- بررسی عبارات بوستان نشان می‌دهد که زبانمندان در ساخت استعارات دل از طرحواره «ظرف» نسبت به سایر طرحواره‌ها استفاده بیشتری می‌برند. انگیزش این تمایل را می‌توان به سبب تشابه ساختار طرحواره «ظرف» با ساختار اسکلتی طرحواره‌ای این اندام دانست. از طرفی مشخص شد که مجازهای مفهومی در ساخت عبارات مذکور، از رابطه مجازی «جزء با جزء» نسبت به رابطه مجازی «جزء با کل»، استفاده متنوع‌تر و بیشتری می‌برند.

۴- مقایسه کلی بررسی استعارات شعری بوستان با داده‌های بررسی شده توسط شریفیان (۲۰۰۸) که اغلب برآمده از داده‌های زبان روزمره است، نشان می‌دهد که بن‌مایه عبارات استعاری هر دو سیاق زبانی، استعارات مفهومی یکسانی است. بخشی از تفاوت بین عبارات استعاری ظاهرشده در این دو سیاق را می‌توان به سبب کاربرد زیاد شگردهای ترکیب^۱ چند استعاره مفهومی به شکل یک عبارت استعاری، گسترش^۲ یک استعاره به شکل خلق انطباق جدید و بیان عبارتی جدید برپایه آن، پیچیده‌سازی^۳ یک استعاره به شکل خلق یک عبارت استعاری برپایه یک انطباق مفهومی قبلی و

1. composing
2. extending
3. elaborating

پرسش^۱ یعنی به چالش کشیدن صحت یک استعاره مفهومی دانست که در کتاب لیکاف و ترنر (۱۹۸۹: ۶۷-۷۲) و مطالعه ای از قادری (۱۳۹۲) به تفصیل آمده است. از میان دیگر عوامل ظهور الگوهای استعاری خاص در ادبیات یک شاعر می‌توان به عادات شناختی، علایق، اهداف و جهان‌بینی خاص وی اشاره کرد. در تحقیق حاضر استعاراتی چون «صاحب‌دل» از آن‌گونه است؛ زیرا که از اعتقاد سعدی بر تصوف مایه گرفته‌اند.

۵- در قیاسی کلی، مفهوم‌پردازی استعاری دل در استعارات زبان فارسی را می‌توان تا حد زیادی با مفهوم‌پردازی این اندام در استعارات بررسی شده در سایر زبان‌ها که در بخش پیشینه آمد، یکسان دانست. این امر را می‌توان به جهت اشتراک زیانمندان همه زبان‌ها در برخورداری از اندام‌ها و تجارب کالبدی نسبتاً یکسان و در نتیجه نقش این عامل در خلق جهانی‌های شناختی و در پی آن زبانی دانست. البته باید توجه داشت که رجحان‌های فرهنگی در ایجاد تمایزات استعاری بین زبانی مدخلیت دارند. به عبارتی دیگر، این مطالعه نشان می‌دهد که اندام‌های بدن نه تنها یک میانجی بین انسان و محیط هستند، بلکه یک میانجی بین شناخت و فرهنگ نیز به‌شمار می‌آیند. به عقیده یو (۲۰۰۸b) استعارات مفهومی از تعامل میان بدن و فرهنگ نمود می‌یابند؛ بدین معنی که تجارب بدنی مشترک انسانی قبل از ظهور و انطباق با مفاهیم انتزاعی در حوزه‌های مقصد خاص توسط هر فرهنگ غربال یا گزینش می‌شوند. این امر گواهی بر تعامل میان زبان، شناخت، بدن و فرهنگ است و نشان می‌دهد که در مطالعه استعاره از یک سو زبان، ذهن و بدن به جهت ساخت وجودی انسان و از سوی دیگر الگوهای فرهنگی، به جهت نقش خارجی و تأثیر خود بر انسان باید مورد بررسی قرار گیرند.

کتابنامه

ابوعلی سینا. (۳۷۰-۴۲۸ هـ.ق). قانون در طب، (کتاب اول). چ ۵. ترجمه عبدالرحمان شرف‌کندی (هه ژار). تهران: انتشارات سروش. ۱۳۳۸ ش.

دهخدا، علی اکبر. (۱۳۳۹). لغت نامه دهخدا. تهران: چاپ سیروس.

رضائی، حدائق. (۱۳۸۲). کاربرد استعاره در زبان فارسی. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه اصفهان.

- صراحی، محمدامین. (۱۳۹۱). بررسی مقابله‌ای استعاره‌های زبان‌های فارسی و انگلیسی براساس نظریه استعاره‌های مفهومی. پایان‌نامه منتشر نشده دکتری، دانشگاه اصفهان.
- عمید، حسن. (۱۳۸۹). فرهنگ فارسی عمید. تهران: راه رشد.
- قادری، سلیمان. (۱۳۹۱). شعرشناسی شناختی: تحلیل پاره‌ای از استعارات برگرفته از اندام‌های بدن در بوستان سعدی. پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه اصفهان.
- _____ (۱۳۹۲). "استعاره، بدن و فرهنگ: مفهوم‌پردازی دل، جگر و چشم در بوستان سعدی". *تقد ادبی*. دوره ۶. شماره ۲۳. صص ۱۰۵-۱۲۳.
- قادری، سلیمان و توانگر، منوچهر. (۱۳۹۱). "کاربرد استعاره در زبان فارسی: اندام‌های بدن، ظروفي برای احساس". *مجموعه مقالات سومین هم‌اندیشی معنی‌شناسی*. تهران: اهورا. ۷۱-۵۵.
- یوسفی، غلامحسین. (۱۳۵۹). *بوستان سعدی، تصحیح و توضیح*. تهران: انتشارات خوارزمی.
- Barcelona, A. (1997). "Clarifying and Applying the Notions of Metaphor and Metonymy within Cognitive Linguistics". *Atlantis*, 19-1, 21-48.
- _____. (2000). "On the plausibility of claiming a metonymic motivation for conceptual metaphor". In Barcelona, A. (ed.), *Metonymy and metaphor at the crossroads*, Volume in the Topics in English Linguistics series, 31-58. Berlin: Mouton de Gruyter.
- Gibbs, R. W. Jr. (1999). "Taking metaphor out of our heads and putting it into the cultural world". In Gibbs, R. W., Jr. & Steen, G. J., (eds.), *Metaphor in Cognitive Linguistics*, 145-166. Amsterdam: John Benjamins.
- Gutierrez Pérez R. (2008). "A cross-cultural analysis of heart metaphors". *Revista Alicantina de Estudios. Ingleses*, 21, 25-56.
- Heine, B., Claudi U., & Hünnemeyer, F. (1991). *Grammaticalization: A Conceptual Framework*. Chicago: The University of Chicago Press.
- Johnson, M. (1987). *The Body in the Mind: The Bodily Basis of Meaning, Imagination, and Reason*. Chicago: The University of Chicago Press.
- Kovecses, Z. (1990). *Emotion Concepts*. New York: Springer Verlag.
- _____. (1995). "The Container Metaphor of Anger in English, Chinese Japanese, and Hungarian". In Radman, Z. (ed.), *From a Metaphorical point of View: A Multidisciplinary Approach to the Cognitive Content of Metaphor*, 117-145. Berlin, New York: Mouton de Gruyter.
- _____. (1999). "Metaphor: Does it constitute or reflect cultural models?" In Gibbs, R. W., Jr. & Steen, G. J., (eds.), *Metaphor in Cognitive Linguistics*, 167-188. Amsterdam: John Benjamins.
- _____. (2000). *Metaphor and Emotion: Language, Culture and Body in Human Feeling*. Cambridge: Cambridge University Press.

- _____. (2010). *Metaphor: A Practical Introduction (2nd edn)*. Oxford: Oxford University Press.
- Lakoff, G. (1987). *Women, Fire, and Dangerous Things: What Categories Reveal about the Mind*. Chicago: University of Chicago Press.
- _____. (1993). "The contemporary theory of metaphor". In Ortony, A. (ed.), *Metaphor and Thought*, 202–251. Cambridge: Cambridge University Press.
- Lakoff, G., & Johnson, M. (1980). *Metaphors We Live By*. Chicago: University of Chicago Press.
- _____. (1999). *Philosophy in the Flesh: The Embodied Mind and its Challenge to Western Thought*. New York: Basic Books.
- Lakoff, G., Espenson, J. & Goldberg, A. (1989). *Master Metaphor List*. Berkeley: University of California, Cognitive Linguistics Group.
- Lakoff, G., & Turner, M. (1989). *More Than Cool Reason: A Field Guide to Poetic Metaphor*. Chicago: University of Chicago Press.
- Maalej, Z. (2004). "Figurative language in anger expressions in Tunisian Arabic: An extended view of embodiment". *Metaphor and Symbol*, 19 (1), 51–75.
- _____. (2008). "The heart and cultural embodiment in Tunisian Arabic". In Sharifian, F., Dirven, R., Yu, N. & Niemeier, S. (eds.), *Culture, body, and language: Conceptualizations of internal body organs across cultures and languages*, 395–428. Berlin: Mouton de Gruyter.
- _____. (2011). "Figurative dimensions of 3ayn 'eye' in Tunisian Arabic". In Maalej, Z., & Yu, N. (eds.), *Embodiment via body parts: Studies from various languages and cultures*, 213–240. Amsterdam/Philadelphia: John Benjamins.
- Niemeier, S. (1997). "To have one's heart in the right place – metonymic and metaphorical evidence for the folk model of the heart as the site of emotions in English". In Smieja, B. & Tasch, M. (eds.), *Human Contact through Language and Linguistics*, 87–106. Frankfurt am Main/ New York: Peter Lang.
- Palmer, G.B. (1996). *Toward a Theory of Cultural Linguistics*. Austin (Texas): University of Texas Press.
- Panther, K., & Radden, G. (Eds.), (1999). *Metonymy in Language and Thought*. Amsterdam: John Benjamins.
- Pena, S. (2001). "A cognitive approach to the role of body parts in the conceptualization of emotion metaphors". *Revista de filología*, 17, 245–260
- Quinn, N., & Holland, D. (1987). "Culture and cognition". In D. Holland & N. Quinn (eds.), *Cultural models in language and thought*, 3–40. Cambridge: Cambridge University Press.
- Ranjbar Mohammadi, R. (2006). Translation Problems of Emotional Internal Body Part Metaphors in Persian and English. Unpublished Master's Thesis, Isfahan University, Isfahan: MA.
- Sharifian, F. (2008). "Conceptualizations of del 'heart-stomach' in Persian". In Sharifian, F., Dirven, R., Yu, N. & Niemeier, S. (eds.), *Body, culture, and language:*

- Conceptualisations of heart and other internal body organs across languages and cultures*, 247-267. Berlin/New York: Mouton De Gruyter.
- _____. (2011). "Conceptualisations of cheshm 'eye' in Persian". In Maalej, Z. & Yu, N. (eds.) *Embodiment via Body Parts: Studies from Various Languages and Cultures*, 181-192. Amsterdam/Philadelphia: John Benjamins.
- Sharifian, F. & Palmer, G. B. (2007). *Applied cultural linguistics*. John Benjamins Publishing Co.
- Stefanowitsch, A. (2004). "Happiness in English and German: A metaphorical-pattern analysis". In Achard, M., & Kemmer, S. (eds.), *Language, Culture, and Mind*. Stanford, Calif: CSLI (Center for the Study of Language and Information).
- Sweetser, E. (1990). *From Etymology to Pragmatics: Metaphorical and Cultural Aspects of Semantic Structure*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Yu, N. (2002). "Body and emotion: Body parts in Chinese expression of emotion". *Pragmatics and Cognition*, 10 (1), 341-367.
- _____. (2004). "The eyes for sight and mind". *Journal of Pragmatics* 36(4), 663-686.
- _____. (2008a). "The Chinese heart as the central faculty of cognition". In Sharifian, F., Dirven, R., Yu, N. & Niemeier, S. (eds.), *Culture, body, and language: Conceptualizations of internal body organs across cultures and languages*, 131-169. Berlin: Mouton de Gruyter.
- _____. (2008b). "Metaphor from body and culture". In Gibbs R. (ed.), *The Cambridge Handbook of Metaphor and Thought*, 247-261. Cambridge: Cambridge University Press.